

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در خاتمه استصحاب در تعارض دو استصحاب مرحوم شیخ قدس الله نفسه بعد از بیان صوری که بین دو استصحاب سببی مسببی است پنج شش مورد دیگه را هم نقل فرمودند که نسبت سببی و مسببی ندارد و این که آیا استصحاب هر دوش جاری می شود؟ یکیش جاری می شود یا هیچکدام؟ عرض شد که دیگه حالا چون آخر بحث است طبیعتا این نحوه بحث را خیلی هم قبول نداریم فعلا متعرض این کلام بشویم.

مرحوم آقای نائینی قدس الله نفسه دو تا مقدمه فرمودند که خواندیم، بعد ایشان در آن صفحه ۶۹۶ ذذا عرفت ذلک فاعلم أن الاقسام متعرض اقسام شدند، عرض کردیم دیروز نتیجه بندی نهایی ایشان را، البته ایشان در مقدمه دوم یک توضیحی راجع به اصول محرزه و غیر محرزه دادند که عرض کردیم اصل مطلب در حقیقت همین بوده، ای کاش فقط به همین راه ایشان و آن این که حقیقتا شرح داده بشود کیفیت جعل اصول، اگر وضع اصول روشن شد خودبخود نسبتشان هم با همدیگه روشن می شود، احتیاجی به این بحث های جداگانه ندارد.

بعد ایشان فرمودند که منها ما لا یجری فیہ إلا احد الاستصحابین که دیروز عرض کردم این بگوید من وکیل بودم که میز بخرم، آن می گوید نه تو وکیل بودی صندلی بخری، همین مثالی که عرض کردیم، این جا هم بنا بر معروف گفتند حق با آن موکل است که اصل عدم توکیل در خریدن میز باشد، عرض کردیم این از نظر فقهی هم مشکل دارد، حالا ایشان فرمودند اما مشکل دارد، توضیح اجمالی عرض کردیم چون بحث فقهیش جای خودش

و منها: ما یجری فیہ الاستصحابان من دون أن یکون بینهما معارضة

هر دو استصحاب جاری می شود بدون این که تعارضی باشد، همان مثال معروف که با یک آبی که مردد بین بول و ماء است، مایعی که مردد بین بول و ماء است غفلتا وضو بگیرد چون بنا بر معروف گفتند که استصحاب حدث جاری می شود و استصحاب طهارت اعضا لکن این مشکل ندارد، معارضه ای نیست یعنی ممکن است انسان بدنش پاک باشد لکن وضو نداشته باشد یا وضو داشته باشد بدنش هم نجس باشد لذا این مشکل ندارد لذا هر دو استصحاب جاری نمی شود.

عرض کردیم مرحوم استاد اشکال کردند چون با علم انسان به این که این کدام یکی است نمی سازد، عرض کردم احتمال می دهم البته ایشان نفرمودند اشکال ایشان مبنی بر تصور این باشد که استصحاب را ایشان اماره می دانند یعنی نظر به واقع دارند، عرض کردیم استصحاب نظر به واقع ندارد، واقع را می بیند اما نظر به او ندارد، این توضیحاتش گذشت تکرار نمی کنیم.

پرسش: در مایع چه اصلی جاری می شود؟

آیت الله مددی: هیچی، در مایع هیچی جاری نمی شود

پرسش: یعنی چون استصحابان مطرح می کند

آیت الله مددی: یعنی استصحاب بقای حدث، استصحاب طهارت اعضا، مایع که در مایع چیزی جاری نمی شود، این دو استصحاب چون می گویند بالاخره خب این مایع بول بود باید طهارت اعضا را هم قائل باشیم، اگر این مایع آب بود هم اعضا طاهر باشند هم حدث نباشد، اینا که شما تفکیک می کنید خلاف قاعده است، جوابش هم داده شده است.

استصحاب چون بالاخره اصل است، جعل می خواهد بکند مشکل ندارد بگویند تو سابقا محدث بودی الانش هم هستی، نهایتش این است که احتمال داده که آب باشد خیلی خب احتمال است، شک دارد می تواند حالت سابقه را، از آن ور می گوید از آن ور چون به اصطلاح طهارت اعضا، می گوید ربطی ندارد طهارت اعضا با آن، ربطی به هم ندارد، توضیحاتش سابقا گذشت

استصحاب حدث و استصحاب طهارت اعضا. مشکل ندارد. استاد اشکالی کردند که عرض کردیم: شاید به خاطر آن است که استصحاب را اماره می دانند، که عرض کردیم: اشکال ندارد که اماره ناظر به واقع باشد، ولی واقع را نبیند.

و منها ما لا یجری فیہ کلُّ من الاستصحابین

هر دو استصحاب جاری نمی شوند، البته در تقسیم ایشان قسم اول و ثانی و رابع، حالا به تقسیمش مراجعه بفرمایید من فقط خودش را می خوانم.

در قسم اول:

لأنه یلزم منهما المخالفة العملية؛

مراد از قسم اول جایی است که اصطلاحاً بهش می گویند یلزم منه المخالفة العملية یا جایی است که اصطلاحاً می گویند اصول ترخیصی، در اطراف علم اجمالی، گاهی هم این طوری تعبیر می کنند تعبیر اصول ترخیصی یعنی اگر استصحاب حالت ترخیصی داشت در اطراف علم اجمالی، آن استصحاب ها جاری نمی شوند مثل این که هر دو اناء پاک بودند یک قطره خون در یکیشان افتاد، استصحاب طهارت در هر دو جاری نمی شود به خاطر این که اگر بگویند این طاهر آن طاهر پس مخالفت واقع کرده است. در قسم اول دارد لأنه یلزم منه المخالفة العملية، این همین مثالی که عرض کردیم.

و لا فی القسم الثانی

مراد از قسم ثانی جایی است که استصحاب اصل مثبت باشد نه ترخیصی باشد یا به قول دیگری ملزم باشد یا تکلیف آور باشد نه نفی تکلیف، چون گاهی اوقات استصحاب مثبت تکلیف است، این جا را پرسش: منجز هم می گویند؟ آن را مرخص می گویند این را تنجیزی؟

آیت الله مددی: تنجیز که در مقابل تعلیق است. این را اصل مثبت می گویند، این ها را عده ای قائلند که جاری می شود، این جا اختلافی است، البته در اولی هم اختلافی است، عده ای از آقایان قائلند که در هر دو جاری می شود، عده ای هم قائلند که در احدهما لا بعینه جاری می شود لکن مشهور بین علمای اصولی در هر دو جاری نمی شود، مجموعاً سه تا قول است دیگه، اگر آبی بود که سابقاً دو تا ظرف بودند پاک بودند، نجاست در یکیشان افتاد، یک قولی هست که هر دو پاکند، به خاطر کلمه بعینه دارد، حتی تعلم

.....
آنه حرام بعینه، یک عده هم قائل به این هستند که یکیشان می شود قرار بدهید پاک و یکی دیگه اش هم نجس است چون بیش از یکی خبر نداشت، مشهور بین علمای اصولی هر دو، حالا این هر دو هم به مناط حکم عقل یا به مناط روایاتی که آمده.

پرسش: مخالفت علم اجمالی می شود؟

آیت الله مددی: آهان چون مخالفت علم اجمالی

حالا گاهی عکس این مطلب است، استصحاب مثبت تکلیف است، این جا عده ای آمدند گفتند حتی از همین اصولیین مشهور گفتند اشکال ندارد، استصحاب ها جاری می شود مثل این که دو تا اناء هر دو نجس بودند، آن جا هر دو طاهر بودند، هر دو نجس بودند می دانیم یکیشان پاک شد، باران خورد پاک شد یا آب کر رویش گرفتند پاک شد اما تشخیص نمی دهیم انای دست چپ، این جا آمدند بعضی ها گفتند استصحاب نجاست جاری می شود چون استصحاب نجاست مثبت است، استصحاب طهارت جاری نمی شود حتی به قول ایشان در اطراف علم اجمالی، مرحوم نائینی از کسانی است که قائل است که استصحاب نجاست جاری نمی شود اما مثل آقای خوئی می گویند می شود، این هایی که تعارض اصول می دانند می گویند می شود، توضیحاتش گذشت دیگه این ها را، ما هم عرض کردیم نمی شود، حق با نائینی است.

لمكان أنهما يؤدیان إلى ما يخالف المعلوم بالاجمال

چون مخالف با علم است دیگه، فرق نمی کند، علم می خواهد طهارت ادهما باشد یا نجاست ادهما

و فی القسم الرابع

در قسم رابع مراد ایشان از این است که استصحاب فی نفسه مشکل نداشته باشد لکن مثلا با یک ارتکازی نمی سازد، هر دو استصحاب بخواهد جاری بشود مثل این که شما یک مقدار آب داشتید کر نبود، نجس بود، یک مقدار آب دیگه بهش اضافه کردید طاهر بود این متمیم شد کرا، المتمم کرا، این جا می گویند استصحاب اشکال ندارد فی نفسه، استصحاب آن آبی که کمتر از کر بود

نجاست است، این آبی هم که کمتر از کر بود رویش ریختیم این هم طهارت، یکی طاهر و یکی نجس، استصحاب طهارت آن

استصحاب این، لکن این معنایش این است که یک آب واحد دو تا حکم داشته باشد، هم طاهر هم نجس

پرسش: این مخالفت با یقین می شود

آیت الله مددی: نه مخالفت با یقین، قبول نشده

پرسش: کر نبود حالا متمم

آیت الله مددی: یعنی استصحاب هر دو آب، هم آن که کر نبود نجاستش را استصحاب بکنیم، این هم که رویش آب ریختیم این هم

طهارتش، بله حالا کر شدند اما می گوئیم این آب یک مقدارش طاهر است یک مقدارش نجس است به استصحاب، این مشکل ندارد

اما چون ارتکاز عرفی آب واحد دارای دو حکم نمی شود از این جهت و إلا خود استصحاب فی نفسه جاری می شود، مشکل ندارد.

این هم راجع به این مطلب، این مطلب هم درست است، خیلی بحث نکنیم.

بعد ایشان مرحوم نائینی دیگه آخرین کلامی که فرمودند

لا یخفی علیک أن الشیخ لم یعرض، فلان، قسم دوم، حالا کار به آن جهتش نداریم. بعد هم ایشان می فرمایند که در این جا

پرسش: استصحاب بیقین آخر، این جا بیقین آخر آن یقین را حس می کند

آیت الله مددی: نه ارتکاز، در این مثال آب متمم کر ارتکاز است

بعد ببینید مرحوم شیخ قدس الله نفسه در بحث اول یعنی در اول رسائل در تنبیهات قطع متعرض علم اجمالی شده و در برائت و

اشتغال هم شده، در اشتغال هم متعرض شده، کلمات ایشان خیلی منسجم نیست، ایشان اشکال می کند که کلمات شیخ کلام شیخ فی

المقال و فی مبحث الاشتغال، این جا هم ذیل استصحاب و فی مبحث القطع، در قطع، در تنبیهات قطع کلمات شیخ متعارض است،

راست است شبهه ای دارد، انصافا کلام یکنواختی نیست، مشکلاتی دارد. به هر حال چون ما هم عادتاً وارد این بحث نمی شویم شاید

بعضی ها سعی بکنند توجیه بکنند، یکیش مقام امتثال، یکیش مقام جعل است، یکیش مقام تعلق تکلیف، یکیش مقام فراغ است لکن

انصافا کلمات شیخ خالی از اشکال نیست، شاید کلمات بعضی دیگر هم همین طور باشد. به هر حال فعلا وارد این بحث نشویم و همان نکته اساسی به نظر ما در کل این مباحث تحلیل کیفیت جعل اصول است و جعل امارات، البته این جا چون بحث ما در تعارض اصول است دیگر بحث امارات را مطرح نمی کنیم، آن بحث اول ایشان تعارض نسبت بین امارات و اصول، این دو تا باید روشن بشود، امارات چطور جعل شدند، آن چطور جعل شد و در اصول هم اگر روشن شد اصلا معلوم می شود طبق این تصویری که ما عرض کردیم یک: اصول اصلا تعارض ندارند که حالا تخییر و تساقط و این هایی که مرحوم نائینی فرمودند. در اصول رکن اساسیشان لحاظ است، با هر لحاظی عوض می شود کما این که در باب اصول اگر برای شک یک حالتی معین شد دیگر معنا دارد برایش حالت دیگر بگوید، اصلا معنا ندارد برای همان شک، اگر هم بگوید لحاظ را عوض می کند چیز دیگر می شود، اصلا در باب اصول شک به نحو قضیه صرف الوجود است یعنی در باب اصول شک را اگر یک لحاظ کرد جعل کرد نمی شود دو مرتبه یک جعل دیگر برای همان بکند چون اصولا شکی که در باب اصول است شکی است که برایش حکم نیست، وقتی حکم آمد دیگر همچنین شکی وجود ندارد، این دو تا نکته اساسی بود که ما عرض کردیم و ضوابط جعل اصول هم چهار نکته بود که توضیح داده شد. به نظر ما تمام این مباحثی را که آقایان در تعارض اصول فرمودند ظاهرا محلی از اعراب ندارد.

خاتمة فی التعادل و الترجیح

ایشان بحث خاتمه ای را، مرحوم نائینی قدس الله، بسم الله شروع بکنیم اول بحث تعادل و ترجیح، عرض کنم یک بحثی بین آقایان هست که آیا این خاتمه باشد کما این که این جا مرحوم نائینی قرار داده یا این خودش مقصد باشد، جز اباحت باشد، آقای خوئی هم دارد که این نمی شود خاتمه باشد، جز مباحث مهم اصول است و این باید مقصد قرار بگیرد و در کفایه اگر ذهن مبارکتان باشد سیزده تا مقدمه دارد هشت تا مقصد دارد و یک دانه خاتمه دارد، کفایه ترتیب کلیتش این جوری است

و بحث تعادل یا تعارض مقصد هشتم ایشان است، خاتمه ایشان هم در اجتهاد و تقلید است، این جا مرحوم نائینی اجتهاد و تقلید ندارند در مصباح آقای خوئی اجتهاد و تقلید هست چون اجتهاد و تقلید یک خصلت بین بین دارد، هم جنبه اصولی هم دارد هم جنبه فقهی

دارد، هم در کتب اصول گاهی به عنوان خاتمه ذکر می شود که حالا در یک بحث ها یک جور دیگه و هم در فقه مثل عروة، اول فقه هم ذکر می شود یعنی هم در فقه می آید هم در اصول می آید، البته زوایای بحث فرق می کند اما در هر دو علم می آید اما در اصول به عنوان خاتمه می آید، ایشان مرحوم نائینی خاتمه را در تعادل و ترجیح قرار دادند، آقای خوئی هم اشکال دارند که این یکی از مباحث مهم است نباید به صورت خاتمه بشود، مقصد بشود، همان کاری که در کفایه شد، البته مبحث تعادل و ترجیح در مثل معالم، حالا کتاب های اولی که اصول علمیش چیست متعارف شد جز مقاصد است یعنی نه تا مقصد در مقدمه قرار داد یکیش هم جناب تعادل و ترجیح است.

علی ای حال کیف ما کان یک بحثی هست که این، البته من اجمالا عرض بکنم حالا در خلال بحث روشن می شود، پس یک بحث این است که این را خاتمه قرار بدهیم. عرض کردیم این اصول متاخر ما بیشتر متأثر به مرحوم شیخ انصاری بودند، مرحوم شیخ انصاری اصلاً آنی را که اول تالیف کرده همین دیروز پریروز هم عرض کردیم دیگه تکرار نکنیم، چهار تا رساله است مثل کتاب نیست فصل اول و دوم، رساله حجیه المظنة که قطع را به عنوان مقدمه بحث کرده، مباحث قطع در آن جا، رساله البرائة و الاشتغال و رساله استصحابیه، فکر می کنم در آن نسخه ای که من دارم استصحابیه نوشته و رساله تعادل و ترجیح، حالا آن نسخه پیش من هست نسخه ای است که مرحوم آقای آشتیانی سال ۱۲۶۳ استنساخ کرده، ۱۸ سال قبل از وفات شیخ انصاری در زمان شیخ استنساخ کرده یعنی تاریخ انتهای استنساخ ۱۲۶۳ است، دیگه تنبلی کردیم نگاه نکردیم چون در بین اوراق هم هست باید بگردم تا پیدااش بکنم، فقط در ذهنم نیست تعادل و ترجیح دارد یا ترجیح الان در ذهنم نیست، الان در ذهنم نیست، این جا مرحوم نائینی تعادل و ترجیح نوشتند، عده ای هم تعادل و ترجیح می نویسند که شاید این معروف تر باشد و البته اشکال کردند که ترجیح معنای مصدری است، المصدر لا ینثی و لا یجمل چون معنای واحد دارد قابل جمع هم نیست، آن وقت گفتند ترجیح مراد در این جا مرجحات است، تعادل یعنی تساوی، دو تا دلیل مرجحی نداشته باشند، دو تا دلیل مساوی باشند، ترجیح یعنی جایی که احد الدلیلین بر دیگری مقدم بشود. خب بعضی ها

گفتند ترجیح بگوئیم چون مرجحات یکی نیستند، تعادل یکی است، وقتی دو دلیل با هم مساوی می شوند، این حالت یکی است اما ترجیح نه، به خاطر این که مرجحات فراوانی دارد.

مرحوم نائینی می فرماید:

و الأولى تبديل العنوان بالتعارض

این البته هست، در غیر از نائینی هم هست که گفتند اصلاً بحث را تعارض بگذاریم یا تعارض الادلة و الاصول، مثلاً یک چیز این جور

چرا؟

فان التعادل و الترجيح من الأوصاف و الحالات اللاحقة للدليلين المتعارضين

یا با هم مساوی می شوند یا یکیش مقدم می شود.

فكان الأنسب جعل العنوان للمقسم و الجامع بينهما

عرض کردیم این بحث را آقای خوئی هم ندارند لکن آقای خوئی می گویند چرا خاتمه قرار دادند، ایشان باید این را به صورت بحث مستقلاً قرار بدهند، مقصد قرار بدهند نه این که یکی از مقاصد اصول

لأنه من أهم مباحث الأصول

خود مرحوم نائینی هم دارد

و على كل حال لا اشكال في أن البحث عن التعادل و الترجيح

حالا این را نمی دانم دقت فرمودند که مفرد بیاورند یا جمع

من أهم مباحث الأصول

بعد هم فرمودند:

لیست المسألة من المسائل الفقهية

شاید اشاره به اجتهاد و تقلید باشد مثلاً که اجتهاد و تقلید خصلت فقهی دارد

و لا من المبادئ؛

جز مبادی، چون این ها یک تقسیم بندی سابقاً داشتند مسائل را تقسیم می کردند به مبادی تصویری و تصدیقی و مسائل و گاهی هم

خاتمه، این یک تقسیم کلی برای علوم بود، این هم جز مباحث علم شناسی سابق بود

لأنها تقع كبرى لقياس الاستنباط

البته ایشان همین جور نوشتند، این را چند بار عرض کردم، مرحوم آقای خوئی هم غالباً این جور می آورند ضابطه مسئله اصولی را و

عرض کردم آن که آقای بجنوردی می فرمودند از ایشان از قول مرحوم نائینی کلّ مسألة تقع نتیجتها كبرى قیاس استنباط (یا

استنتاج) حکم شرعی فرعی کلی، این مسئله اصولی است. حالا ایشان نوشتند تقع كبرى لقياس الاستنباط، مختصر آوردند. آنی را که

من عرض کردم به نحو کاملش در این کتاب های آقای خوئی هم نیامده، به نحو کاملش این تعبیری است که من خدمتتان عرض

کردم.

کل مسألة تقع نتیجتها كبرى قیاس استنباط یا استنتاج حکم شرعی فرعی در مقابل احکام اصولی که مراد اصول عقاید است، فرعی

شرعی، شرعی در مقابل عقلی و این جور چیز ها، کل حکم شرعی فرعی کلی

آن وقت قاعده فقهی را همین تعبیر می کردند آخرش می شد جزئی، ایشان به عنوان فرق بین، این را در چند جا دارند اما به این

تعبیری که من عرض کردم چون ندیدم و مرحوم آقای بجنوردی دارند من از ایشان نقل می کنم از نقل نائینی

کل مسألة تقع نتیجتها كبرى قیاس استنباط حکم شرعی فرعی جزئی، این می شود قاعده فقهی مثل قاعده ید، قاعده تجاوز، مثل قاعده

فراغ، این می شود قاعده فقهی، آنی که حکم شرعی فرعی کلی می شود مسئله اصول

این که ایشان می فرماید كبرى لقياس الاستنباط این درست است

بل علیها یدور رحی الاستنباط فی معظم المسائل

مخصوصا که الان دیگه معروف شده ما در کمتر مسئله ای در فقه داریم در شیعه إلا این که روایات متعارض داریم، خیلی تعارض زیاد است و فراوان است و تعارض شدید است، عرض کردیم این مسئله منشا شده که الان بعضی از افرادی که ضد تشیع می نویسند مخصوصا این کتاب هایی که یک مقدار جنبه های علمی دارد مثل اصول المذهب الامامی که سه جلد است، البته اسم یک نفر است، آن اسم دروغ است، جعلی است. علی ای حال نسبتا مفصل ترین کتابی است که سعی کردند بنویسند ضد شیعه، روی این مسئله تعارض و اختلاف روایات زیاد تاکید شده است.

عرض کردم اجمالا چون بعضی از این مباحث را ما باید زیاد تکرار بکنیم، بعضی از مباحث را ولو اجمالا فهرست وار خیلی تکرار می کنم، بعد ایشان می فرماید

ضابط المسألة الأصولية وقوعها فی کبری قیاس الاستنباط

روشن شد؟ ایشان باز نوشتند کبری قیاس، عرض کردم آن تعبیر دقیق نتیجتها کبری قیاس، استنباط، ایشان نوشته استنباط، استنتاج گاهی ایشان می کردند و لکن استنتاج حکم جزئی قاعده فقهی می شود، استنتاج حکم شرعی فرعی کلی قاعده اصولی.

ببینید این مطلب را خوب دقت بکنید، این ها چون برای تعارض خیلی اهمیت قائلند مخصوصا در شیعه، عرض کردم در اول تهذیب مرحوم شیخ طوسی از استادش مرحوم شیخ مفید نقل می کند که سید فلان، شریف نوشته، شریف السید، این از شیعه بوده، ظاهرا آدم محترمی است، نشناختمش، لکن ایشان گفت از بس که روایات ائمه متعارضند من اعتقاد ندارم، سنی شد بعد از تشیع، برگشت به تسنن و گفت ما در اهل سنت چون فتاوی علمایشان مخالف بود مثلا مالک با شافعی، شافعی با ابوحنیفه، ما به آن ها عمل نمی کردیم اما در شیعه خود امام واحد چند تا قول دارد، دیگه بدتر از آن است، آن حالا چند تا امام بودند به قول خودشان .

غرض مرحوم شیخ اسم این شخص را می برد، ظاهرا هم آدم محترم بود، تحت عنوان سیادت و مثلا به قول امروزی ها شیخ عشیره ای چیزی بود. به هر حال و این مطلب را که مرحوم شیخ در قرن پنجم نوشته الان هم ما داریم، می خواستم این را عرض بکنم، الی الان

در کتب اهل سنت معاصر یکی از نقاطی که خیلی رویش حساب کردند و خیلی به شیعه حمله می کنند این است که روایاتشان شدیداً معارض است، کلماتشان از اهل بیت معارض است و ایشان هم می گوید یکی از مسائل مهمی است که در اهم مسائل و معظم مسائل، چرا معظم مسائل؟ چون در معظم مسائل ما روایات متعارض داریم، پس این کار گزار است یعنی این مشکل است.

من چند تا نکته را عرض کردم، ببینید این مسئله ای که ایشان این قدر می گوید مهم است، حالا ایشان که الحمدلله مثلاً سی چهار صفحه، چند صفحه است از صفحه ۶۹۹ ایشان شروع می شود، نزدیک صد صفحه، یک چیزی کمتر، نزدیک ۹۷، ۹۸ صفحه ایشان در باب تعارض نوشته و خب می دانید که عده ای هم کتاب نوشتند، شاید یک جلد، دو جلد کتاب نوشتند، عرض کردم در کتاب ذریعه سید مرتضی در اصول ایشان سه سطر یا چهار سطر راجع به تعارض نوشته، نوشته ما حجیت خبر را قبول نکردیم، چون قبول نکردیم دیگه تعارض مطرح نیست، وقتی ما خبر را قبول نداریم که حجت باشد دیگه جای بحث نیست یعنی با چهار سطر کلاً که ایشان می گوید من اهم المسائل و علی یدور الاستنباط، غرض این این جور نیست که ایشان فرمودند قدس الله سره، می گویم توجه نشده.

نکته دومی که ما زیاد عرض می کنیم اصولاً علم ما به تعارض از قرن پنجم است یعنی ما روایاتی داریم که باهمدیگه مختلفند مثلاً در قرن سوم اما در قرن چهارم اولاً توسط کلینی اول قرن و آخراً توسط صدوق در آخر قرن، خیلی از روایات متعارض حذف شده، از فتوی هم حذف شده، اصلاً مطرح نبود، آن روز هم روایت نذر احرام قبل از میقات که برایتان خواندیم.

شیخ طوسی این ها را دو مرتبه آورد یعنی بعد از حذف آورد و سعی کرد جواب بدهد یعنی اگر شیخ طوسی نبود، این مطلب را خیلی دقت بکنید! هشتاد درصد تعارض ما اصلاً نبود، هشتاد درصد است، صحبت یکی دو تا نیست، هشتاد درصد تعارض ما بعد از قرن پنجم است یعنی شیخ طوسی این ها را آورد و إلا اگر ما شیخ طوسی را کنار بگذاریم و برگردیم به آن چه که تلقی اصحاب بوده، حالا مثلاً فرض کنید کلینی را نه، مظهر مکتب بغداد بدانیم و شیخ صدوق را مظهر مکتب قم بدانیم، حالا علی کلام، این حرف ها هم معلوم نیست خیلی روشن باشد، علی تقدیر این مطلب حدود هشتاد درصد روایات ما یعنی تعارضی که الان ما می بینیم هشتاد درصدش توسط شیخ طوسی آمده که اگر شیخ طوسی رحمه الله، تصادفاً باز مرحوم شیخ طوسی بعضی از روایات را حذف کرده، حالا

بعد ها در کتاب سرائر ابن ادریس آمده، باز بعدی ها در بعد ها در کتاب مثلاً فرض کنید ذکری شهید اول آمده، از همان مصادر اول نقل کردند یعنی تا این قرن نهم، تا قرن هشتم معذرت می خواهم، اصلاً ما از این روایت خبر نداشتیم، خیلی از تعارض ها خیلی دیر آمده است اصلاً یعنی کلاً این ها در بین اصحاب ما حذف شده بود، حالا حذفش روی چه حساب بود آن بحث دیگری است، این نکته ای است که در ذهن مبارک باشد، مطلبی است.

و نکته دیگری که من عرض کردم

پرسش: پس آن که فرمودید سید شریف که به خاطر این ها سنی شد این تعارض ها از کجا آمدند؟

آیت الله مددی: همین شیخ طوسی هم از همین حساب کرده

پرسش: یعنی تعارض نبوده؟

آیت الله مددی: نبوده، اصلاً نبوده،

پرسش: پس از کجا آمده؟

آیت الله مددی: همین دیده یعنی نبوده به این معنا که در کتاب حسین ابن سعید بوده اما اصحاب بهش عمل نکردند. حالا چرایش را ما نمی دانیم، خب اگر ما بیایم بگوییم یکی از ادله عمل نکردن اصحاب ائمه متاخر فرمودند این قسمت ها در تاریخ ما مجهول است یعنی مرحوم شیخ قدس الله نفسه که بحث تعارض را مطرح می کند بیشتر سعی کرده از زاویه حجیت نگاه بکند لذا نیامدند این قسمت ها تحلیل بشود، حالا فرض کنید این روایت در کتاب، فرض کنید در کتاب حسین ابن سعید بوده، این هم در اصل در کتاب بوده اما این که بعد ها اصحاب ما نگفتند در قرن سوم ایشان آورده، خب قرن دوم که، چهارم معذرت می خواهم، ما در قرن چهارم وقتی می بینیم حذف شده خب احتمال دارد که این حذف توسط ائمه متاخر ما شده باشد مثلاً حضرت رضا، حضرت جواد، حضرت هادی، این مطالب را مطرح کردند حضرت آن ها را حذف کرده، حالا آن حذف روی چه حساب بوده خب آن مربوط به امام است یا نکته درست نبوده، خود مرحوم یونس می گوید که من خدمت حضرت رضا رفتم، می گوید من حتی از اصحاب امام باقر درک کردم

در کوفه، اصحاب امام صادق خیلی بودند، نو شتم بردم پیش حضرت رضا، بحث تعارض هم نیست، فابی أن یکون اکثرها، آن جا تعبیر اکثر دارد، اکثرها من حدیث ابی عبدالله. این مشکلاتی بود. می گویم متاسفانه چون شیخ در محیط بغداد آمد در محیط بغداد این حجیت خبر جا افتاده، مسئله تعارض جا افتاده بود، مسئله تخصیص، این اصطلاحات اصولی دیگه جا افتاده لذا آن کاری را که مرحوم شیخ کرد و بعد هم این مسئله که حتی المقدور جمع بکنیم این هم تقریباً جا افتاده بود مثلاً ما گفتیم صد سال قبل از شیخ، تقریباً، یکی دو سال کم، دعائم الاسلام این کتاب ایضاً نوشته، جمع بین روایات متعارض کرده، آن هم جمع می کند، قبل از ایشان مثلاً به هفتاد هشتاد سال دینوری کتاب تاویل، تاویل مختلف الحدیث یعنی سعی کرده جمع بکند، این همان مسلک جمع است، این یک مسلکی بوده یک نحوی به اصطلاح، حالا با اشکال مختلف، چون اگر حالی بود واقعه که من بی حال یک مقداری عبارات قدما غیر از شیعه، از سنی ها و این ها هم خوانده می شود که این مطالب روشن بشود که به چه نحوی بوده، ما عرض کردیم چون این جز مطالب اساسی است مجموعاً در میان قدمای ما مسلک متصور در جمع بین روایات مختلف یکیش طرح بوده که یک عده ای از روایات را طرح بکنیم که غالباً ما این را به یونس ابن عبدالرحمن نسبت می دهیم.

یکیش تخییر بوده که ظاهراً شاید کلینی با یک توجیهی، آن هم احتیاج به کار دارد، از قدما، اخیراً هم خب در کفایه قائل به ترجیح است إلا در آن دو تا مرجح، مخالفت کتاب و موافقت عامه، به استثنای آن دو تا قائل به تخییر است و شیخ هم در قرن پنجم که عرض کردم سابقه دارد در قرن پنجم قائل به جمع است، بعد از این که دو مرتبه در قرن هشتم مسئله حجیت تبعیدی خبر مطرح شد آنی که بین اصحاب بیشتر مطرح شد ترجیح است پس مسالک در تعارض اجمالاً چهار تاست، این را من چون تکرار می کنم برای این که این حالت پیدا بشود، آنی که الان مطرح شده حالا ما باید چکار بکنیم بحث دیگری است، خود ما حالا راه دیگری می رویم، اما آنی که تا حالا مطرح شده اصولاً چهار تا مسلک اساسی است، یکی طرح است، یکی به اصطلاح تخییر است که ظواهر شاید عبارت کلینی باشد می خوانیم ان شا الله چون مجبوریم روایت کلینی را بخوانیم، یکی مسلک جمع است که شیخ طوسی انجام داده، البته جمع در کلام شیخ طوسی اعم از جمع مقبول مثل تخصیص یا جمع تبرعی است، جمع است دیگه، حالا به هر نحوی جمعش بکنیم که همین مثال نذر

قبل از احرام را عرض کردم مرحوم شیخ جمع کردند به نحو تخصیص، و یکی هم مسئله ترجیح است، اصولاً مسئله ترجیح بعد از آمدن حجیت خبر است، آن مسائل خیلی ربطی به حجیت خبر ندارد اما این مسلک ترجیح، چون ترجیح معنایش این است که این دو تا خبر فی نفسه حجت اند، خوب دقت بکنید! این معنایش چیست فی نفسه؟ یعنی می گوید معیار حجیت راویش عادل باشد یا راویش ثقه باشد، هر دو راویش ثقه اند، فی نفسه حجت است، یکی را بر دیگری مقدم می کنیم به خاطر وجود، این می شود ترجیح پرسش: در تعارض حتماً باید تعارض مطرح بشود

آیت الله مددی: اصلاً خود تعارض هم همین طور است، حالا بعد توضیح عرض می کنیم.

فلا ينبغي التأمل في كون المسألة من المسائل الأصولية

البته این که مسئله اصولی بودن درست است اما این که حتماً باید مثلاً یک فصل جداگانه ای باشد، خوب بود ما عرض کردیم خوب بود در بحثی که کیفیت تنظیم ابیات اصول عرض کردیم یک فصلی را، یک بخشی را منعقد بکنیم به عنوان امارات و حجج، در ذیل آن جا تعارض حجج و امارات را بیاورید، همین بحث تعارض، یک بحث هم بکنیم راجع به اصول عملیه، در ذیل آن تعارض اصول عملیه را بیاوریم، دیگه نمی خواهد یک چیزی تعارض مسئله خاصی در اصول بشود، کل اصول، چون خودش یک مسئله ای است، این شکل یک علم را بستن، تنظیم علم خودش جز مسائلی است که اصطلاحاً امروز فلسفه علمی بهش می گویند، خود راجع به علم یکی از نکاتشان تنظیم ابوابش و مقدماتش، مثلاً مقدمه ای که در کفایه آمده در مقدمات سیزده تاست یکی دو تایش راجع به موضوع علم و تقدم علوم و فلان، بقیه اش راجع به وضع است، وضع و انواع وضع و مشتق و استعمال لفظ در اکثر از معنا و مشترک و حقیقت و مجاز و این بحث ها را ایشان دارد. خب این بحث ها مقدمه اصول نیست، اشتباه شده، اصلاً این ها نباید مقدمه اصول قرار بگیرد، آن که علم و فلسفه علمی که مقدمه هیچ علمی نیست، آن اگر در حوزه های ما مستقلاً بررسی بشود خیلی خوب است، آن مباحثی هم که مربوط به وضع و اقسام مشتق و این جور حرف هاست این ها خوب بود، حالا خود مشتق که اصلاً باید جور دیگه بحث بشود، اگر بناست مطرح بشود یک فصلی را قرار می دهند یا بخشی از اصول را درباره ظهورات، حجیت ظواهر، چه ظهورات به

عنوان کلی حجیت ظواهر به عنوان کبرا و چه به عنوان تشخیص، این لفظ در این معنا ظاهر است، این هیئت در این معنا ظاهر است، چه به نحو بحث کبروی و چه به نحو بحث صغروی که هر دوش هم الان در اصول است یک مقدمه برای آن قرار بدهند، نه این که مقدمه برای کل اصول، بحث تعارض هم لازم نیست که یک فصل در کل اصول قرار بگیرد، تعارض ادله و حجج در ذیل بحث ادله و حجج بود، تعارض اصول عملیه که این چند روزه مشغول بودیم در ذیل اصول عملیه قرار می گیرد، به هر حال حالا دیگه وارد این بحث بیش از این نشویم چون خیلی خوش نداریم.

بعد ایشان می فرمایند، بعد هم ایشان متعارض تعارض، البته ایشان بعد از تعارض چیزی که در اصول متاخر شیعه آمده و این در کلمات قدمای اهل سنت و شیعه هم نبود تزام و تعارض و حکومت و اقسام آن ها را ایشان متعرض شدند، ایشان به این جهت متعرض شدند.

عرض کنم که راجع به این مباحث بحث زیاد است، حالا من یکی یکی بناست یواش یواش متعرض بشویم. من یک اجمالی را هم همیشه عرض کردم در طول تاریخ اسلامی اولاً خود قرآن یک اشاره ای به تعارض دارد و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیها اختلافاً کثیراً، این را در خود قرآن داریم و همان طور که در این آیه مبارکه آمده در روایات هم عنوان اختلاف، یختلف، یخالف این طور آمده و لذا عرض کردیم لفظ تعارض در هیچ یک از روایات اخبار علاجیه ما نیست، مثلاً تعبیر مختلف الحدیث، ببینید لفظ تعارض ندارد، تعارض یک اصطلاحی است که بعدها در کتب اهل سنت آمده است، ما اصلاً هیچ روایتی در اخبار علاجیه نداریم که لفظ تعارض در آن بکار برود، دیگه چون همیشه عرض می کردم که چون عرض در مقابل طول است چرا این تضاد یا تناقض را از لفظ تعارض گرفتند دیگه این را باز می گذاریم خودتان مراجعه بکنید تا ببینیم نکته اش را پیدا می کنید یا نه، به هر حال لفظ تعارض نبوده، لفظ اختلاف بوده، این لفظ اختلاف هم در روایات ما هست، یا احدهما یخالف الاخر، یا احدهما یامر و الاخر ینهی الی آخره که ان شا الله در احادیث خوانده بشود و این که چرا کلمه تعارض را در این جا بکار بردند و سرش چی بوده این باید یواش یواش هم شما مراجعه بکنید بعضی نکات ثانویش را من عرض می کنم، حالا اساسیش باشد با مراجعه خودتان

این راجع به کلمه تعارض که بحثی که در این جا مطرح می شود تعارض باشد که یک اصطلاح متاخر است، نسبت به بحث، خود این بحث راجع به آیات مبارکه این مقدار چیزی یعنی نبوده، نقل نشده، بعد ها چرا گاهی نقل شده که مخصوصا در قرن دوم، عرض کردم در قرن دوم که یواش یواش علوم غربی آن زمان یونان و روم مخصوصا از راه شام چون شام نزدیک بود، خودش هم تحت نفوذ روم بوده گاهی، این ها وارد دنیای اسلام شد در قرن دوم یواش یواش مناقشات راجع به قرآن من جمله تناقض، تناقض در قرآن و هذا یناقض قوله تعالی این را ما داریم تا همین الان، تا همین زمان ما، عده ای همین الانش هم داریم، سایت هایی که من نگاه می کنم، خود سایت نه، نقل هایی که می بینم راجع به اختلاف قرآن و در زمان قاجار، در زمان اواخر صفویه این ها قاجار مخصوصا زیاد بود که افرادی که آمدند و به عنوان تناقضات شریعت و قرآن نوشتند و عده ای هم از بزرگان جواب دادند، جواب های زیادی هم هست انصافا از آن مطلبی که شده توضیح دادند و جواب دادند. در راجع به سنت پیغمبر اکرم آن چه که ما الان داریم در کتب اهل سنت روایت اخبار علاجی از پیغمبر نداریم که بگویند آقا شما امروز این جور فرمودید دیروز آن جور فرموده بودید، این ها با هم نمی سازد، ما در کتب اهل سنت نداریم، در کتب شیعه داریم که اختلاف شد و پیغمبر، این سندش هم یکیش بد نیست، پیغمبر فرمود ما وافق کتاب الله فخذوه، خیلی بعید است، در این تعبیر ما وافق کتاب الله عرض کردم چندین بار که آنی که من تا حالا دیدم چهار تا روایت در کتب اهل سنت دیدم که هر چهار تا روایت را این البانی در کتاب سلسله الاحادیث الضعیفه آورده و هر چهار تا هم انصافا ضعیفند در بین اهل سنت، این ما وافق کتاب الله، این ما وافق کتاب الله در روایات ما معتبر است اما از امام صادق است نه از رسول الله، از امام صادق معقول است اما عن رسول الله خیلی مشکل است، تصویرش خیلی مشکل است. علی ای حال از خود رسول الله ما نداریم، الان نداریم، تدریجا از صحابه اجمالا داریم لکن آنی که مفصل تر و قشنگ تر دارند از امیرالمومنین است، که گاهی اوقات حدیث رسول الله مختلف است و حضرت جواب می دهند، سه صورت می کنند و توضیحاتی می دهند و آن جا مسئله را از راه این که یا دروغ گفتند به رسول الله یا اشتباه شده یا تاریخ را خراب کردند و حل تعارض به این حرف ها که کی سندش صحیح است کی فلان، حل تعارض را به این می دانند که به خود حضرت مراجعه بشود، به اهل بیت مراجعه بشود یعنی حدیث کتاب الله و عترتی

.....
را مطرح می کنند، اسم نبردند، راه را این نمی دانند، این راه هایی که ما مرجح و فلان و از این حرف ها حضرت وارد نمی شوند، این هایی که از پیغمبر نقل شده یا کذاب بوده یا درست نفهمیده، بد فهمیده یا ناسخ را دیده منسوخ را ندیده، لذا راه حل این مشکل در روایات رسول الله رجوع به خود امیرالمومنین است چون آن همه را دیده، خبر دارد، همه را مطلع است، ناسخ را می داند، منسوخ را می داند به اصطلاح ماها، عام را می داند، خاص را می داند، راه رجوع این است.

یکی طرح تعارض روایات و اختلاف روایات، یکی کیفیت جمع، چکار بکنیم؟ الان خب آقایان رفتند به اخبار علاجیه و شهرت، آن چه که در کلام امیرالمومنین آمده اصلا این نشان می دهد که مسئله در حقیقت یک اشتباهاتی است، یعنی در حقیقت آدم وقتی کتب اهل سنت را می بیند در حقیقت بحث تعارض و مرجحات را هم آن ها ذکر کردند، یک بحثی است که اهل سنت حسب قاعده آوردند و اگر ما باشیم و حسب قاعده، خوب دقت بکنید، حل تعارض در روایات رسول الله باید در مقام اثبات باشد، چون در مقام ثبوت نبوده اصلا، آن چه که هست یعنی بعد که صحابه نقل کردند یا غیر صحابه آن جا تعارض پیدا شد، این خیلی نکته مهمی است، دنبال نکات اثباتی باید برویم نه نکات ثبوتی. تعارض واقعی نیست.

پرسش: در مورد اهل بیت هم همین طور است

آیت الله مددی: بله روایت دارد، می گوید به حضرت رضا عرض کردم بعد حضرت فرمود یا یونس إن کلام اولنا یشبه کلام آخرنا و إن کلام آخرنا یشبه کلام اولنا و إنا لا نقول قولاً خالف قول ربنا أو سنة نبینا

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين